



## شاد و خنک و رنگی: سلام!

سلام به دوستان خوبمون. سومین هفته و سومین شنبه ایه که من: نیوشا به همراه برادرم کوشا، با صفحه فرقه به دیدتتون می‌ایم.

از ته دل بابت داشتن دوستان خوب و خلاق مئه شما، خوشحال و ذوق زده‌ایم و امروز هم به عالمه حرف و ایده برای سرگرم کردنتون داریم.

\* بچه‌ها! این روزا فیلم شاد «دزد و پری» که برای ما کوچولوها ساخته شده، توی سینما نمایش داده می‌شه. اگه اهل تماشای فیلم هستید، با خانواده برید و ببینید.

\* شهرپور، آخرین ماه فصل تابستونه. فصل آبیموه خنک و یخ در بهشت و بستنی‌های خوشمزه. از آخرین روزهای این فصل قشنگ، لذت ببرید. بد نیست اون بچه‌هایی که سال تحصیلی گذشته، دانش آموز بودن و مهر ماه به کلاس بالاتر می‌رن، این روزا گاهی بعضی درس‌ها رو مرور کنن.

\* من و کوشا، تمام هفته منتظر تلفن و پیام و قصه و نقاشی‌های قشنگ شما هستیم. با حرفا و آثار تون خوشحالمون کنید.



## موشی و باباش

قصه

یکی بود، یکی نبود. زیر گنبد کبود، یه «موشی» بود که یه روز گرم تابستون، با باباش رفتن بازار تا یه کولر گازی بخرن. چون کولر آبی شون کوچیک بود و به اندازه کافی، خونه شون رو خنک نمی‌کرد. وقتی کولر گازی رو خریدن، آوردن وصلش کردن، کنترل کولر رو هم به دیوار زدن. بعد با خوشحالی کولر رو روشن کردن و هوا خیلی خنک شد. اون موقع بود که خدا رو به خاطر نعمت‌هاش شکر کردن.

قصه و نقاشی: محمدسینا عسکری، ۵ ساله



گرافیک  
سحر صدارت

## هندوانه

شعر

در دست‌های من بود، یک قاچ هندوانه  
افتاد دانه‌ی آن، توی حیاط خانه  
یک مورچه‌ی کوچولو، از هندوانه می‌خورد  
آن دانه را که افتاد، برداشت با خودش برد  
اورفت تا بکارد، در زیر خاک، دانه  
تا دربیاید از آن، یک‌دانه هندوانه

شاعر: عفت زینلی



خلاقیت

## قصه رو ادامه بده!

بچه‌ها! خلاقیت شیرین این هفته، قراره دو تا بال بشه برای پرواز ذهن شما. یه کتاب قصه رو تصور کنید که باد بازیگوش، غیر از صفحه اول، بقیه صفحاتش رو پرده و قصه باید با کمک شما، دوباره کامل بشه: «یکی بود، یکی نبود». یه جای خیلی دور، سرزمینی بود به نام سرزمین خرگوش‌ها. شهری که توش، شیرینی و آبنبات فراوان بود و خرگوش‌های شاد، همیشه مشغول خوردن خوراکی و بازی بودن. همه چیز خوب بود تا این که یه روز «کنجکاو»، خرگوش کوچولوی صورتی، تصمیم گرفت از شهر شاد و شیرین خرگوش‌ها به سرزمین‌های ناشناخته دیگه سفر کنه...»

طراح: آذر اکبرزاده



اینجا، جای حرف‌ها، سوالات، عکس‌ها و نقاشی‌های شماست.

آثار شما

\* سلام. رقیه هستم. چرا شبا برای کودکان، کلبک کودکان نمی‌ذارید؟

به خاطر نظر شما دوست عزیز در صفحه امروز، کلبک کودکان هم داریم.

\* خیلی ممنون که هفته قبل، اسم منو تو صفحه فرقه چاپ کردین. نادرجمانی نژاد، مشهد.

چه خوب که با دیدن اسامی خوشحال شدی.

\* لطفا برای بچه‌هایی که به چیزایی رو برای اولین بار تجربه می‌کنن، مطلب بنویسید؛ مثلاً روزه اولی‌ها.

چه پیشنهاد خوبی؛ چشم.

\* سلام فرقه عزیزم. خیلی دوستت دارم.

کاش اسامی رو گفته بودی عزیزم. ما هم دوستت داریم.

\* فرقه جون! من وقتی روزنامه رو خوندم، خیلی خوشحال شدم که یه صفحه برای بچه‌ها راه افتاده. متشکرم. زهرا، مشهد

زهرا جون! این حق شما بچه‌هاست که از روزنامه خراسان، یه سهم کوچیک داشته باشید. شاد باشی.



گل‌ساجد... پور، ۸ ساله



زهرا یزدی، ۱۰ ساله، مشهد



زهرا زارع، ۶ ساله

## ما همه قهرمانیم!

روزی مسابقات المپیک، سپهر کوچولو مئه بیشتر بچه‌ها، کنار پدر و مادرش، مسابقات تیم‌های ایران در المپیک رو تماشا می‌کرد.

یه شب، وقت تماشای مسابقه وزنه‌برداری:



آفرین  
پسر، خیلی  
خوبه که یه هدف  
قشنگ داشته باشی و  
تلاش کنی به هدف  
برسی

بابا!  
من خیلی  
دوست دارم  
مئه کیانوش  
رستمی، قهرمان  
وزنه‌برداری  
بشم

چند روز بعد، موقع پخش مسابقه والیبال، سپهر دوید جلوی بابا:



والیبال هم ورزش خوبیه؛  
موفق باشی پسر

بابا، بابا!  
من نظرم عوض  
شد. من می‌خوام  
مئه سعید معروف،  
والیبال‌بست بشم...

شب بعد، سپهر با تشویق بابا برای کشتی گیر کشورمون از خواب پرید:



کاش  
کشتی گیر  
می‌شدم

صبح روز بعد، وقت خوردن صبحانه، گفت و گوی جالبی شکل گرفت:



حواست باشه که قرار نیست همه ورزشکار  
باشن. شاید تو بتونی تو یه کار دیگه  
بهترین باشی

پسر! اولین قدم برای تو، باسواد  
شدنه. یکم که بزرگ تر شدی، باتوجه  
به استعدادت، می‌تونی هدف اصلیت رو  
انتخاب کنی

اصلاً همین که یه  
بابای خوب مئه  
شما بشم، یه  
قهرمانم!